

نقد و بررسی دیدگاه احمدالحسن درباره رجعت

معصومه اکبری^۱، طاهره آل بویه^۲

چکیده

این مقاله، دیدگاه احمد الحسن بن اسماعیل درباره رجعت را نقد و بررسی می‌کند. از جمله مدعیان دروغین مهدویت، شخصی به نام احمد بن اسماعیل بصری، مشهور به احمد الحسن است که خود را به عنوان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خوانده است. او بعد از دوازده معصوم علیهم السلام در زمان رجعت، حکومت می‌کند و با چهار واسطه، فرزند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. وی بر این باور است که رجعت هنگامی آغاز می‌شود که پس از وفات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۲ معصوم علیهم السلام و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، جانشین می‌شوند، پس رجعت در زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز نمی‌شود، بلکه با آمدن ۱۲ فرزند از فرزندان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آغاز می‌شود. اینکه در روایات، سخن از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و رجعت ایشان می‌شود، منظور همان ۱۲ فرزند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، یعنی همان مهدی بیست و چهارم است. آنچه در این نوشتار بررسی می‌شود، نقد برخی از مدعیان پیرامون مسئله رجعت است. هدف از این نوشتار، اشاره‌ای چند به یکی از این جریان‌هاست تا جهان اسلام با بحران‌های جدی پیش رو بیشتر آشنا شده و در حفظ اسلام ناب محمدی، تلاشی مضاعف کند، اگرچه نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد تا آنکه خود را آشکار کند.

واژگان کلیدی: رجعت، احمدالحسن، حدیث وصیت، مهدیین.

۱. مقدمه

مهدویت ادامه نبوت انبیا، مصداق تام هدایت الهی و محور نجات بشریت است. اندیشه مهدویت در عرصه‌های مختلف زندگی بشر جاری است. فطرت بشر همواره در پی رسیدن به آرمان‌های بلند هدایت است. ظالمان به درستی متوجه فطرت بشر شده‌اند. کمترین پیامد اندیشه ناب مهدوی، احیای تفکر اسلامی، رشد فرهنگ شیعی و ظلم‌ستیزی است. این سبک از زندگی و بینش به هیچ وجه با دنیای آنها سازگاری ندارد. آنها همیشه به دنبال آن بوده‌اند تا به هر وسیله آن را تحریف کرده و از پویایی آن جلوگیری کنند.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی‌العالمیه، از افغانستان.

۲. دبیر تربیتی گروه علمی-تربیتی کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی‌العالمیه، از ایران.

در حال حاضر، فرقه انحرافی احمدالحسن از فرقه‌هایی است که غرب، جهت مبارزه با مراجع تقلید شیعه، آن را به تصویر کشیده است. تصویری که هر کدام از قطعات آن فرقه انحرافی بوده، پیروان آن با عنوان انصار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف در حال تبلیغ و بیعت گرفتن هستند. ادعای وی و طرفدارانش در باب رجعت بر این است که طبق روایات و وعده‌های امامان معصوم علیهم السلام این فرد، همان یمانی موعود و فرزند بلاواسطه و فرستاده امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف است که پس از وفات حضرت، احمد، حکومت را به دست خواهد گرفت. در واقع، پس از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف دوازده فرزند از نسل ایشان به ترتیب جانشین آن حضرت خواهند بود. احمد الحسن، خود را اولین جانشین آن حضرت دانسته و بر این باور است که حکومت عدل جهانی را بعد از پایان یافتن حیات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف مدیریت خواهد کرد و اکنون هر کس ولایت او را نپذیرد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کافرو از دین خارج شده است.

از کتاب‌ها و مقاله‌های عام در نقد فرقه احمد الحسن، کتاب *دجال البصره* تألیف آیت الله علامه کورانی است. در فصل اول به جنبش دجال‌هایی مانند احمد الحسن در عراق اشاره کرده و در ادامه، جنبش احمد اسماعیل در بصره را بیان می‌کند. کتاب *رهنمای کور در نقد مدعی یمانی* تألیف محمد شهبازیان از برترین کتاب‌ها در این مورد است. یکی از نویسندگان عرب، کتابی با عنوان *دعوة احمد الحسن بین الحق والباطل* با نام مستعار طالب حق نوشته که مبلغین احمد اسماعیل به آن حساسیت نشان داده و نقدی با عنوان احمد الحسن هی الحق المعین به قلم عبدالرزاق الدیروای نگاشته‌اند.

از کتاب‌های گوناگون شیعی در مسئله رجعت، کتاب *رجعت از علامه سید محمد مهدی اصفهانی کاظمینی* به تحقیق باقر بیدهندی است. این کتاب در ابتدا وقوع رجعت از دیدگاه قرآن، روایات و زیارات و ادعیه را اثبات می‌کند، سپس در باب سوم از گفتار علمای امت و نواب ائمه علیهم السلام در اطراف موضوع رجعت، بحث و گفت‌وگو کرده و در ادامه به احتجاج برخی از آنان و مخالفان رجعت می‌پردازد. مقاله دیدگاه احمد الحسن درباره رجعت، نوشته نصرت الله آیتی را نیز می‌توان نام برد. در ابتدای مقاله، ادعای احمد الحسن مطرح شده و با استناد به روایات متقن، روایات و ادعاهای آنان را باطل کرده و نقد می‌کند. همچنین پاسخ احمد الحسن و طرفدارانش را در مقابل آورده و آنان را نیز نقد کرده و پاسخ می‌دهد.

۲. ادعای احمد الحسن

احمد الحسن و اتباعش بر این باورند که شیعیان، ۲۴ امام دارند. بر اساس باور آنها، رجعت پس از

۱۲ امام و امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام صورت می‌گیرد. امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام ابتدا همان یمانی موعود، یعنی فرزند بلاواسطه و فرستاده امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام است. بعد از وفات ایشان، حکومت را به دست گرفته و یازده فرزند، جانشین و معصوم بعد از او آمده و حکومت را به دست خواهند گرفت و وی اولین مهدیین در روایات است.

۳. معنای رجعت از دیدگاه احمد الحسن

علاء سالم در کتاب رجعت، سومین روز از روزهای بزرگ خدا می‌گوید:

احمد الحسن در بیان رجعت می‌گوید که رجعت به معنای بازگشت قومی که مردند، سپس بازمی‌گردند، امتحانی که به پایان رسیده و تکرار می‌شود، روزهایی که گذشتند و باز خواهند گشت و آن امتحان دیگری است و عالم دیگری است و با این عالم جسمانی متفاوت است و در نتیجه، جزئیات آن نیز با این عالم متفاوت است. شکی نیست که سخن در باب رجعت و بیان ویژگی‌هایش و آنچه که با آن در ارتباط است از بزرگترین امور است که پاسخ‌گویی به آن، تنها در وسع و توان خلفای الهی به طور تمام و کمال است، همان‌طور که از ویژگی‌های بارز آنان، پاسخ‌گویی به امور عظیم مرتبط با دین و عوالم خلقت است. (علا سالم، ۱۳۹۲، ص ۴)

زراره می‌گوید: «از ابا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام در مورد این امور عظیم از رجعت و مشابه آن پرسیدم. حضرت فرمود آن چیزی که درباره آن می‌پرسید، هنوز زمانش فرا نرسیده است» (بحرانی، ۱۴۱۵ ق، ۳/۱۳۱)

خداوند می‌فرماید: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلَهُ؛ بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند». (یونس: ۳۹)

درباره این روایت از احمد الحسن پرسیدند آیا بیان آن، تنها مخصوص قائم عَلَيْهِ السَّلَام است؟ گفت آری و بعد از آن علما می‌بایست تنها به «نمی‌دانم» درباره آنچه که با رجعت ارتباط دارد، بسنده کنند، اما آنان با تأسف فراوان در بیان چیزی که مختص قائم عَلَيْهِ السَّلَام است، راه نادرستی را در پیش گرفتند. در ادامه توضیح روایت، احمد الحسن می‌گوید:

طبق کلام آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام، عالم رجعت دنیای دیگری بوده و قوانین و نظام مخصوص به خود را دارد و شایسته نیست این‌گونه مفاهیم در برخی روایات رجعت را، بر معانی متعارفش بر این عالم جسمانی تحمیل کرده و مطابقت داد. چه بسا بسیاری از علما در جهل نسبت به این حقیقت، بیراهه رفته، دچار مغالطه شده و ارزش حدیث در باب رجعت را تباه کردند، بلکه بعضی از آنان به سبب جهالتشان به حقیقت آن، درصدد برآمدند تا مفهوم غلطی را در مورد رجعت اشاعه کنند و موضوع آن را دلیل بر انکار امامت دوازده وصی از اوصیای محمد، یعنی (مهدیین دوازده‌گانه قرار دهند در حالی که به مهدیین دوازده‌گانه در وصیت شب وفات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وصیت شده است. (علا سالم، ۱۳۹۲، ص ۶)

۴. بررسی حدیث وصیت

مهمترین دلیل احمد الحسن بر ادعای خویش، استناد او به حدیث وصیت در شب وفات پیامبر ﷺ است که در ادامه بررسی می‌شود. در بررسی این حدیث دو محور وجود دارد. یکی محور بحث سندی و دیگری محور بحث دلالتی. امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان شبی که وفاتش در آن واقع شد به علی علیه السلام فرمود ای ابا الحسن، کاغذ و دواتی بیاور. حضرت وصیت خود را املا فرمود و علی علیه السلام می‌نوشت، تا به اینجا رسید که فرمود یا علی، بعد از من دوازده امام هستند و بعد از آنها دوازده مهدی، پس تو یا علی! اولین دوازده امام هستی. خدای تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیرالمؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی؛ نامیده و این نام‌ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی تو وصی من بر خاندانم، زنده و مرده ایشان هستی و نیز وصی بر زنانم هستی. هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید و تو پس از من، خلیفه و جانشین من بر اتمم هستی. هرگاه وفاتت رسید، خلافت را به فرزندم حسن واگذار کن که او بر وصول است، چون او وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد، چون هنگام وفاتش رسید، آن را به فرزندش سید العابدین ذی الثنات علی بسپارد، چون هنگام وفات او رسد، آن را به فرزندش محمد باقر بسپارد، و چون وفاتش رسد، آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند، و چون وفاتش فرا رسد به فرزندش موسی کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد به فرزندش علی رضا بسپارد، و چون وفات او فرا رسد به فرزندش محمد ثقه تقی واگذار، و چون هنگام وفات او شود به فرزندش علی ناصح بسپارد، و چون وفاتش در رسد به فرزندش حسن فاضل واگذار، و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و آله است، تسلیم کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی است. پس وقتی که زمان وفاتش فرا رسید، خلافت را به فرزندش که اولین مهدیین است می‌سپارد و برای او سه نام است. یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبدالله و احمد، و نام سومین، مهدی است و او اولین مؤمنان است. اما از نظر دلالتی، مدعای احمد بر دو محور شکل گرفته و کل حرف او حول دو مطلب است. مطلب اول ادعای اینکه این حدیث، تنها وصیت عاصم از ضلال یا وصیت محافظ از گمراهی پیامبر صلی الله علیه و آله است و تنها دلیل قابل استناد به عنوان وصیت. مطلب دوم آنکه وصیت را جز صاحبش، کسی ادعا نمی‌کند. اما وصیت عاصم از ضلال یعنی چه؟ و آیا چنین چیزی وجود دارد؟

اتباع احمد مدعی هستند که حدیث غیبت طوسی، تنها وصیت موجود از پیامبر ﷺ است و تنها وصیت عاصم از ضلال است. (سیدشعبه الحجازی، ۱۳۹۴، ص ۲)

پس مدعی باید بتواند فقط و فقط با نفس این حدیث و به تنهایی، ادعای امامت خود را ثابت کند. اگر حدیث طوسی عاصم از ضلال است، پس باید نص محکم باشد و به تنهایی و بدون احتیاج به هیچ قاعده و قانون و حدیث دیگری، ادعای مدعی را ثابت کند، نه با استفاده از قانون مبدعانه و نه با ضمیمه کردن احادیث دیگر. فقط و فقط با خود این حدیث باید امامت مدعی به عینه ثابت شود. تا روز قیامت، احمد بصری و اتباع او نخواهند توانست امامت احمد بصری را تنها از این حدیث ثابت کنند؛ زیرا در این حدیث، تنها یک نام وجود دارد و آن احمد است، پس این حدیث به تنهایی، مشیت احمد اسماعیل بصری نیست، پس ادعای عاصم بودن به آن معنایی که مارقین در نظر دارند، باطل است. آیا در حدیث غیبة طوسی، لفظ عاصم من الضلال وجود دارد؟ خیر. در متن حدیث موسوم به وصیت غیبت طوسی، پیامبر ﷺ فرمودند که این وصیت، عاصم من الضلال است و این نیز به تنهایی مبطل تمام ادعای احمد بصری است. بنابراین، تنها از متن همین حدیث، عاصم بودن و امامت مدعی ثابت شود.

حال احمد بصری برای فرار از این رسوایی، دست به تدلیس بزرگی زده و مدعی شده که این وصیت، همان وصیتی است که پیامبر ﷺ در رزیه الخمیس می خواستند بنویسند و عمر مانع شد و آنجا فرمود: «لن تضلوا من بعده ابدًا». همچنین احمد بصری مدعی می شود که وصیت، باید به طور حتم در شب وفات باشد و تنها وصیت شب وفات هم همین است، پس چرا طبق ادعای خودتان، پیامبر ﷺ روز پنجشنبه قبل از شب وفات می خواستند، وصیت کنند. پس ادعای لزوم وصیت در شب وفات نیز باطل شد. احمد بصری مدعی است که پیامبر ﷺ در رزیه الخمیس می خواست وصیت بنویسد و فرمود: «این الكتب لكم کتابا لن تضلوا من بعده ابدًا؛ یک روایت بیاورید که پیامبر ﷺ در رزیه الخمیس می خواستند وصیت بنویسند». (ر، ک، صحیح بخاری، ۱۲/۶)

پس اصل چیزی به نام وصیت عاصم بودن درباره حدیث غیبت طوسی، کذب و دروغ است؛ زیرا آنجا نگفته عاصم از ضلال در رزیه الخمیس هم که وصیت نبود، بلکه حدیثی بود که می خواستند مکتوب کنند و بفرستند. (صحیح بخاری، ۱۲/۶) اگر این حدیث را وصیت اصلی و مهمترین وصیت رسول الله ﷺ بدانند، این متن حدیث طوسی در تعارض با قرآن است؛ زیرا وجود شاهد، ذکر نشده است.

يا ايها الذين امنوا شهداء بينكم اذا حضرا احدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم
او اخران من غيركم ان اتم ضربتم في الارض فاصابتكم مصيبة الموت تحبسونهما من بعد

الصلاه فيقسمان بالله ان ارتبتم لانشترى به ثمنا ولو كان ذا قربى ولا نكنتم شهداء الله اننا اذا لمن الاتمين.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد در موقع وصیت باید دونفر عادل را از میان شما به شهادت طلبند، یا اگر مسافرت کردید و مرگ، شما را فرارسد، دونفر از غیر شما و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید، آنها را بعد از نماز ننگه دارید تا سوگند یادکنند که ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، اگرچه در میان خویشاوندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم که از گناهکاران خواهیم بود. (مائده: ۱۰۶)

بر اساس این حدیث، قرآن تأکید می‌کند که باید حداقل دو شاهد موجود باشد، ولی در متن طوسی هیچ اشاره‌ای به شاهد نشده است. همچنین کسی که وصیت کرده، لازم نیست دوباره شب وفات وصیت کند. پیامبر ﷺ در مکان‌ها و زمان‌های مختلف اوصیای خود را به امت معرفی کردند و این همان وصیت است. بنابراین تمام احادیثی که در آن لفظ وصی و اوصیا آمده، وصیت پیامبر ﷺ هستند. بر اساس ادعای احمد بصری که این حدیث را همان وصیت واجب می‌داند، باز هم تعارض با قرآن می‌شود؛ زیرا می‌فرماید: «... الوصية للوالدين والاقربین...» (بقره: ۱۸۰) اما احمد الکذاب می‌گوید حدیث وصیت طوسی، برای همه و خطاب به همه است، پس وصیت واجب آن است که برای اقربین باشد. دیگر آنکه این وصیت به امت یا اهل بیت ﷺ است. شرط امامت، تمسک به وصیت عاصم است.

۵. مهدیین در روایت وصیت

مهمترین بحث در روایت وصیت، واژه مهدیین است. احمد الحسن در تعیین مصداق آن ادعاهایی را مطرح کرده که در ادامه بررسی می‌شوند.

۵-۱. ادعای اول، مهدیین از فرزندان امام ﷺ است

احمد و اتباعش، علمای اسلام را به دریافت غیر صحیح احادیث و روایات متهم کرده و آنها را به سکوت و واگذاری تفسیر و تأویل احادیث به وصی امام و امام معصوم ﷺ می‌کنند. با این جبهه‌گیری، آنها می‌خواهند خودشان را عالم بر حقایق عالم و دارای مقام عصمت بدانند چون از نظر عقلی و نقلی، کسی نمی‌پذیرد که مقام والای عصمت تامه را به کسانی غیر از چهارده معصوم ﷺ اختصاص دهد. در دعای وی آشکار است که گاهی خود را همان یمانی یا وصی و فرستاده امام می‌داند. در جای دیگر خود را موعود یهودیان و مسیحیان بشارت داده شده در تورات و انجیل می‌داند و در جایی از او به عنوان فرزند یا نواده امام عصر ﷺ نام برده می‌شود.

بنابراین، انواع لقب دادن به خود از نظر هر عقل سلیم به دور است. (احمد الحسن، ۱۴۳۱، ص ۱۹؛ محمدی، ۱۴۳۱، ص ۴۴)

۵-۱-۱. نقد و بررسی ادعا

مهمترین ادله احمد الحسن، تمسک به ادله وصیت است که ادعا می‌کند این حدیث تاکنون پنهان بوده و وی آن را آشکار کرده تا به این وسیله خود را اثبات کند. آنها در جواب کسانی که از آنها معجزه‌ای برای ادعای خود می‌خواهند به حدیث وصیت پیامبر ﷺ و شمشیر و پرچم تمسک می‌جویند. در این نوشتار، نقد نقلی متن، برگرفته از کتاب *ردیه‌ای قاطع بر احمد بن اسماعیل* است. با توجه به این که احمد بصری طی ادعای عجیب گفته است سند روایت وصیت صحیح است این کلام وی را مبنای کار قرار داده و بحث خواهیم کرد که آیا سند صحیح است؟

سند صحیح طبق سخن علامه عبد الهادی الفضلی در *اصول الحدیث* و نیز سخن شهید ثانی بزرگوار در کتاب *البدایه فی علم الدرایه* و نیز در *الوجیزه فی علم الدرایه* از برای مرحوم بهبهانی و مقباس *الهدایه* علامه مامقانی و بزرگان دیگر، یعنی:

حدیثی که تمامی روات آن شیعی امامی، عادل و ضابط (دقیق در روایات) بوده باشد. علامه عبد الهادی الفضلی می‌نویسد: الحدیث الصحیح هو المسند الذی تتامت فیہ سلسله السند من آخر او له حتی المعصوم الذی صدر منه الحدیث، مع اشتراط أن یکون کل واحد من الرواة فی جمیع أجيال الروایه إمامیا عادلا ضابطا فی حفظه للحدیث و نقله له.

حدیث صحیح همان حدیث مسند است که سلسله سند آن در نهایت به معصوم می‌رسد که صاحب حدیث است، ولی با این شرط که تمامی روات از این شروط برخوردار باشند که شیعی امامی، عادل و ضابط در حفظ و نقل حدیث بوده باشند (علامه عبد الهادی الفضلی، ۱۴۲، ص ۱۰۷)

أخبرنا جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفیان البزوفری، عن علي بن سنان الموصلي العدل، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمه الحسن بن علي، عن أبيه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق.

در این روایت بغیر از جماعه و ابی عبد الله البزوفری هیچ یک از روات نه شیعی بودنشان و نه حافظ و ضابط بودنشان ثابت نیست چون اصلا در کتب رجالی ذکر نشده‌اند.

الف) علی بن سنان الموصلی العدل

این روای کسی است که هیچ توثیقیه‌ای از برای وی وجود ندارد. عجیب که پیروان احمد از سر عجز و بی‌جوابی می‌گویند که آن لقب العدل که بر اسم علی بن سنان گره خورده است نشان‌گر آن

است که وی ثقه و شیعه است! ما چندین و چند جواب برای این اطروحه ضعیف مطرح کرده ایم که با سکوت یاران احمد مواجه شده است:

۱. گفتیم که از اساس ویژگی سند صحیح این است که تمامی روای آن عادل و ضابط و شیعه امامی بوده باشند در حالی که لقب العدل صرفاً می‌تواند عادل بودن وی را و باغض نظر از برخی موارد شیعه بودن وی را ثابت کند ولی از کجا می‌توان مطمئن شد که وی ضابط در روایت نیز بوده است؟ ضبط و حفظ روایت ربطی به صادق و عادل بودن راوی ندارد بلکه به میزان دقت وی و عدم فراموش کاری وی برمی‌گردد که هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده است!

۲. از اساس این لقب العدل را خود اهل تسنن به این روای داده‌اند! فلذا ربطی به شیعیان ندارد. علامه خوئی در معجم رجال خویش که جامع همه کتب رجالی می‌باشد نظریه نهایی در مورد این شخص را صادر کرده و می‌نویسد: «کان یوصف بها بعض علماء العامه، فلا یبعد أن یکون الرجل من العامه؛ علی بن سنان را علمای عامه لقب (عدل) دادند!»

پس اصلاً بعید نیست که همین علی بن سنان هم از مخالفین باشد (علامه خوئی، ۱۳۷۲، ۵۰/۱۳) یعنی حتی همین دلیلی که خود انصار ارائه داده‌اند سندی بر کذب سخن احمد و اشتباه وی در تصحیح سند بوده؛ زیرا وقتی حدیثی از یک اهل تسنن که حتی اگر ثقه باشد روایت شود سند روایت از صحت به وثاقت نزول می‌کند. علامه عبدالهادی الفضلی در این باره می‌نویسد: الموثق: و هو ما دخل فی طریقہ من لیس بامامی، ولکنه منصوص علی توثقه بین الأصحاب.

حدیث موثق: آن حدیثی که در سند آن شخصی غیر امامی وجود داشته باشد، هر چند که اصحاب الحدیث وی را توثیق کرده باشند (وب سایت مرکز الدراسات التخصصیه فی الامام المهدی). فلذا حتی اگر فرض محال اینگونه تصور کنیم که علی بن سنان را علمای شیعی توثیق کرده‌اند (درحالی که یک سخن دال بر وثاقت وی یافت نشده است) باز هم سند روایت صحیح نیست و موثق هست زیرا تأکید بر عامی المذهب بودن وی شده که از اساس ادعای احمد را باطل می‌کند.

۳. حتی خود همین لقب «العدل» لقبی نیست که بتوان با آن حکم به عدالت یا وثاقت یک روای داد.

علامه خوئی در ترجمه الفقیه الدارمی العدل می‌نویسد: الفقیه الدارمی العدل: لا یبعد أن الرجل من العامه، وأن کلمه من القابه، وهذه کلمه تطلق علی الکتاب فی القضاء والحکومات، فیقال: کاتب العدل

الفقیه الدارمی العدل: هیچ بعید نیست که این شخص از عامه اهل تسنن باشد و این کلمه العدل از القاب وی باشد. و این لقب به عریضه نویس‌های دادگستری اطلاق می‌شده است و

می‌گفتند: نویسنده عدل. (علامه خوئی، ۱۳۷۲، ۶/۲۱۰)

حال واقعا می‌توان گفت که علی بن سنان الموصلی العدل یک شخص ثقه و امامی شیعی است؟ عجیب‌تر که برخی از اینها می‌گویند چون شیخ علی‌التمازی گفته است علی بن سنان الموصلی ذی روایه شریفه است یعنی روایات خوبی دارد، پس قطعاً او ثقه شیعی دوازده امامی است! حقیقتاً وقتی چنین ادلاتی از اینچنین اشخاص دیده می‌شود بهتر و بیشتری به استبعاد اینان از عقل و علاقه وافرشان بر فتنه‌انگیزی برده می‌شود.

پاسخ اول از جهت علم الحدیث

این که شخصی روایات خوب ذکر کند در علم الحدیث و خاصه رجال با عنوان صالح الحدیث یا نقی الحدیث یاد می‌شود. این عنوان نیز عنوان توثیق علیا نیست و سند روایت را از صحیح به حسن تنزل می‌دهد زیرا راوی ممدوح است ولی وثاقت و عدالت حدی اعلی‌وی و حتی مذهبش معلوم نیست. عبدالهادی فضلی در کتاب *اصول الحدیث* شصت و شش اصطلاح برای افراد موثق ذکر کرده است که در احدی از آنها اشاره به صالح الحدیث یا شریف الروایه بودن نشده است! همچنین بعد از این شصت و شش اسم دوازده اصطلاح را از برای تعدیل و تقویت راوی ذکر می‌کند که باز هم این لفظ در میان آنها نیست!

بلکه بعد از ذکر الفاظ توثیق و اتمام آنها در قسمت ذکر الفاظ مدح و تحسین، لقب نقی الحدیث را ذکر می‌کند که دلالت بر مدح راوی دارد و راوی ممدوح نیز قطعاً با راوی موثق شیعی دوازده امامی در گوناگونی بوده و باز هم مبطل سخن احمد الکاطع در تصحیح روایت می‌باشد. همچنین الشیخ ابوالفضل المازندرانی بعد از ذکر الفاظ توثیق و اتمام آنها اینچنین می‌نویسد:

صالح الحدیث، مشكُور، خَیْرٌ، فاضلٌ، خاص، ممدوح، زاهد، عالم، صالح، قَرِيبُ الأَمْرِ، مسكُونٌ إلی روایت؛ فالأقوی عدم الاكتفاء بها؛ لأنها أعم من المطلوب. نعم، يفيد المدح، فيلحق حديثه بالحسن.

الفاظی مثل: صالح الحدیث؛ مورد احترام؛ نیکوکار؛ فاضل؛ خاص؛ ممدوح؛ زاهد؛ عالم؛ صالح؛ قریب الأمر؛ آرامش یافته به روایت او (یعنی روایاتش شریفه و مقبوله مذهب باشد؛ دقیقاً همان سخن شیخ نمازی در مورد یک روایت علی بن سنان موصلی) پس بهتر است که به این الفاظ اکتفاء نشود؛ چون اینها عمومیت بیشتری نسبت به آنچه که ما می‌خواهیم دارند! این الفاظ افاده مدح و تعریف از راوی کرده و صرفاً حدیث را حدیث حسن می‌کند (شیخ ابوالفضل المازندرانی، ۲۰۱۴، ص ۱۳۵)

پاسخ دوم از جهت مصداق

در کنار مجموعه مطالبی که گفته شد، آیا واقعا صرفا می توان ذی روایه شریفه بودن یا صالح الحدیث بودن و احادیث خوب داشتن و روایات خوب را ذکر کردن دلیل بر وثاقت دانست؟ محمد بن اسماعیل البخاری که تقریبا همه علمای اعلام شیعی و عرفای بروایات و رجال می دانند که یک نوع کینه خفته در وجود وی نسبت به احادیث فضائل اهل بیت بوده است در کتاب خود باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه دارد! و حتی بن تیمیه بضی روات مناقب حضرت امیر را نقل کرده است!

حال آیا ابن تیمیه و چون بخاری در آن باب روایات شریفه ای مثل حدیث منزلت را ذکر کرده است پس ثقه است؟ قبل تر نیز اشاره کردیم که این شخص را علمای عامه حسب کلام علامه خوئی لقب العدل داده بودند و علامه نیز اعتقاد داشتند که به احتمال ممکن خود علی بن سنان از اهل تسنن باشد فلذا به هیچ عنوان نمی توان از این سخن شیخ نمازی سوء استفاده کرده و وثاقت و تشیع و امامی بودن وی را ثابت کرد.

حتی خود شیخ نمازی نیز بعد از ذکر اینکه وی روایت شریفی نقل کرده است می گوید: تفید حسنه و کماله: حسن و کمال وی ثابت می شود! یعنی خود شیخ نمازی هم هیچ حرفی از وثاقت یا تشیع یا عدالت یا ضبط روایت وی نمی زند.

ب) علی بن الحسین

شخصی که علی بن سنان این روایت را از وی نقل کرده است علی بن حسین نام دارد که اصلا نمی دانیم کیست! زیرا ده ها راوی به این اسم و در طبقات مشابه وی وجود دارد که سلیلی از افراد مورد اعتماد و یا ضعیف و کذاب و... در میان آنها وجود دارد. تنها راه شناخت وی روش شیخ و تلمیذی یا همان الروای و المرووی عنه است که تا بحال نه از جانب انصار احمد و نه از طرف شیعه هیچ استنادی در این باب پیدا نشده است. وقتی از انصار احمد بصری می پرسیم چرا علی بن حسین که هیچ کس نمی داند کیست را توثیق کرده و به این سخن «زیرا وی پدر شیخ صدوق است»: و حکم بر تشیع و وثاقت وی می دهید می گویند میرزا حسین نوری استناد می کنند:

إن الموجود فی کتب الأحادیث والرجال التعبیر عن والد الصدوق بقولهم: علی بن الحسین، أو علی بن بابویه

آنچه که در کتب احادیث و رجال از پدر شیخ صدوق تعبیر می شود: علی بن حسین یا علی بن بابویه القمی است. (حسن النوری طبرسی، ۱۴۱۵، ۱/ ۳۱۶)

در حالی که اساساً اینها با یک تدریسی خواسته اند یک فهم سقیم و غلط را از سخن شیخ نوری بدست آورند. شیخ نوری در خانمه مستدرک شبهه‌ای را مطرح می‌کند که شخصی گفته است:

نویسنده کتاب *فقه الرضاء*، علی بن موسی است که وی همان پدر شیخ صدوق است سپس در رد این سخن می‌گوید که اصلاً اسم پدر شیخ صدوق علی بن موسی نیست بلکه آنچه که در کتب احادیث برای وی نوشته می‌شود علی بن حسین یا علی بن بابویه است نه علی بن موسی! یعنی صرفاً اسم پدر شیخ صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه است و در کتب احادیث با لفظ علی بن حسین نوشته می‌شود نه علی بن موسی.

ولی کواطع از این سخن شیخ نوری یک قاعده علی الإطلاق ساخته اند که در هر جایی روایتی بیاید که علی بن حسین نوشته شود منظور پدر شیخ صدوق است که فقر علمی در این سخن و فهم مغرضانه و برداشت ناصحیح آنها از سخن شیخ نوری واضح و مبرهن است. در ضمن خود شیخ طوسی علیه الرحمه به نص صریح این سخن را رد کرده است و شخصاً فرموده است که تمامی روایاتی که من از پدر شیخ صدوق نقل می‌کنم فقط دو طریق أخذ دارد: أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته الشیخ المفید رحمه الله والحسین بن عبید الله، عن أبی جعفر ابن بابویه، عن أبیه. ما از تمامی کتب و روایات پدر شیخ صدوق به دو طریق خبر دار شدیم:

۱. شیخ مفید رحمه الله از شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین) از پدر شیخ صدوق

۲. حسین بن عبید الله از شیخ صدوق از پدر شیخ صدوق (الشیخ ابو جعفر محمد الطوسی

۱۴۱۷، ص ۱۵۷)

ولی این در حالی است که سند شیخ طوسی تا علی بن حسین در این روایت اصلاً و ابداً حتی در یک زاوی هم باهم در تطابق نیست: ابوجعفر الطوسی أخبرنا جماعة، عن أبی عبدالله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری، عن علی بن سنان الموصلی العدل، عن علی بن الحسین و این سندی است بر کذب دعوی احمد و اشتباهات مهلک طرفداران وی و بی سوادی محض انصار احمد در ایتاء ادله برای ایمان به او و دعوتش.

ج) احمد بن محمد بن الخلیل

این زاوی هم همانند سایر افراد و بلکه کم فروغ تر از آنان است؛ زیرا خود شیخ نمازی می‌گوید که احدی از علمای رجال وی را در کتب خود ذکر نکرده اند و این شخص در کتب تراث شیعه فقط سه حدیث مروی عنه دارد! حتی خود ناظم العقیلی بزرگ نصیر احمد بصری هم به این قضیه اعتراف کرده می‌نویسد: ولم یبق أحد من رواة الوصیة لم یعلم تشیعه إلا أحمد بن محمد بن الخلیل. احدی از روایات حدیث وصیت باقی نماند الا اینکه تشیع وی را اثبات کردیم جز احمد بن محمد بن

الخلیل (ر.ک.، نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴، ۴/۴۳۴)

وقتی اثباتشان مثل اثبات تشیع علی بن حسین و علی بن سنان باشد می توان عمق فاجعه ای که در قضیه احمد بن محمد بن خلیل به جان خریده اند را فهمید.

د) جعفر بن محمد المصری

این شخص هم هیچ توثیقیه ای در کتب شیعه ندارد و مهمل بوده و ذکر خیری از وی در مکتوبات نیست، اما از عجایب روزگار این است که انصار احمد می گویند که چون ابو عبدالله الذهبی و ابن حجر العسقلانی (دو تن از بزرگان رجالی عامه) این شخص را رافضی لقب داده است پس قطعاً ثقه و شیعه است! ناظم العقیلی بزرگ نویسنده و حامی احمد بصری این سخن را به عنوان دلیل انصار احمد بصری بر وثاقت و تشیع جعفر المصری می آورد! ولی آیا واقعا این سخن ارزش علمی دارد و چون ذهبی به وی رافضی گفته است پس وی حتماً شیعه است؟! قطعاً جواب منفی است؛ زیرا که اقوال ذهبی یا غیر ذهبی اصلاً و ابداً برای شیعه حجت نیست؛

خاصه که وی دشمنی خاصی با فضائل مولا علی ع و اهل بیت اطهارش ع داشته است.

ذهبی در ترجمه حاکم نیشابوری شافعی می نویسد:

عن محمد بن ظاهر، أنه سأل شیخ الإسلام عبد الله بن محمد الأنصاري عن الحاكم فقال: الإمام في الحديث رافضی خبيث. محمد بن طاهر از شيخ الإسلام ابو اسماعيل الأنصاري در مورد حاکم نیشابوری پرسید پس گفت: وی امام در حدیث بوده ولی یک رافضی خبیث است (ابوعبدالله الذهبی، ۱۴۰۸، ص ۳۰۳)

یا در مورد ابن ابی شیبیه و سبط بن جوزی هم را اتهام به تشیع کردن! حال آیا انصار احمد البصری می توانند حاکم نیشابوری شافعی را شیعی خالص ثقه حکم داده و مجموعه روایاتی که در باره فضائل عمر و ابابکر در کتب این شخص هست را قبول کنند؟ (بیرامی، ۱۳۹۴، ص ۵۱)

فلذا این استدلال احمد و یاران وی او هن من بیوت العنکبوت است. با توجه به این مطالب دیدیم که سند این روایت به شدت مغشوش و غیر قابل اعتماد است و دلایل میرهنی بر عدم اعتماد به این روایت موجود است.

۵-۱-۲. بررسی حدیث مورد استناد وی

چنانکه می دانیم وی و اتباعش در صد هستند به هر وسیله ای همچون تقطیع روایات، به تاویل بردن و یا به طریقی دیگر روزه ای برای حق جلوه دادن دعوات خود بگشایند. این حدیث در مناظرات با اتباع احمد بارها و بارها مورد بررسی قرار گرفت و هیچ حجت قاطعی از جانب ایشان بیان نشد جز به بیراهه کشاندن یا به جدل پرداختن و قطع گفت و گو چاره ای برای وی و اتباعش

باقی نگذاشته است. بررسی این حدیث دارای دو محور است یک محور بحث سندی که در بالا گذشت و محور دوم بحث دلالی. اما از حیث دلالی: کلامدعای احمد بر دو محور شکل می‌گیرد و کل حرف او حول در مطلب است مطلب اول ادعای اینکه این حدیث تنها وصیت عاصم از ضلال پیامبر است و تنها دلیل قابل استناد به عنوان وصیت مطلب دوم هم آنکه وصیت را جز صاحبش کسی ادعا نمی‌کند؟

وصیت عاصم از ضلال یعنی چه؟ و آیا اصلاً چنین چیزی وجود دارد؟

اتباع احمد مدعی هستند که حدیث غیبت طوسی تنها وصیت موجود از پیامبر است و تنها وصیت عاصم از ضلال است. (سیدشیعہ الحجازی، ۱۳۹۴، ص ۲) پس اول الکلام آنکه مدعی باید بتواند فقط و فقط با نفس این حدیث، به تنهایی ادعای امامت خود را ثابت کند...

اگر حدیث طوسی عاصم از ضلال است پس باید نص محکم باشد و به تنهایی و بدون احتیاج به هیچ قاعده و قانون و حدیث دیگری ادعای مدعی را ثابت کند نه با استفاده از قانون مبدعانه (الوصیه لا یدعیها الا صاحبها) نه با ضمیمه کردن احادیث دیگر و این تحدی اول ماست... تا روز قیامت احمد بصری و اتباع او نخواهند توانست امامت احمد بصری را تنها از این حدیث ثابت کنند... چرا که در این حدیث تنها یک نام وجود دارد به نام احمد پس این حدیث به تنهایی مشیت احمد اسماعیل بصری نیست پس ادعای عاصم بودن به آن معنایی که مارقین در نظر دارند باطل است.

آیا در حدیث غیبة طوسی لفظ عاصم من الضلال وجود دارد؟ خیر

مطلقاً در متن حدیث موسوم به وصیت غیبت طوسی پیامبر ﷺ نفرمودند این وصیت عاصم من الضلال است... و این نیز به تنهایی مبطل تمام ادعای احمد بصری می‌باشد. همچنین فراموش نشود تنها از متن همین حدیث عاصم بودن و امامت مدعی ثابت شود!!

حال احمد بصری برای فرار از این رسوایی دست به تدلیس و حماقتی بزرگ زده است و مدعی شده است که این وصیت همان وصیتی است که پیامبر در زریه الخمیس می‌خواستند بنویسند و عمر مانع شد!! و آنجا فرمودند: لن تزلوا من بعده ابداً!

همچنین احمد بصری مدعی می‌شود وصیت حتماً باید شب وفات باشد و تنها وصیت شب وفات هم همین است! پس چرا طبق ادعای خودتان پیامبر ﷺ روز پنجشنبه روز قبل از شب وفات می‌خواستند وصیت کنند. پس ادعای لزوم وصیت در شب وفات نیز باطل شد.

احمد بصری مدعی است: «پیامبر در زریه الخمیس می‌خواستند وصیت بنویسند و فرمودند این الكتب لكم کتابا من تزلوا من بعده ابداً یک روایت بیاورید که پیامبر ﷺ در زریه الخمیس

می خواستند وصیت بنویسند!)» (سید شیعۀ الحجازی، ۱۳۹۴، ص ۴)

پس اصل چیزی به نام وصیت عاصم بودن درباره حدیث غیبت طوسی کذب و دروغ است زیرا قطعاً آنجا نگفته عاصم از ضلال، در رزیه الخمیس هم که وصیت نبود. بلکه حدیثی بود که می خواستند مکتوب کنند و بفرستند. (سید شیعۀ المجازی، ۱۳۹۴، ص ۵)

اگر این حدیث را از وصیت اصلی و مهمترین وصیت رسول الله بدانند، این متن حدیث طوسی در تعارض با قرآن است. چون وجود شاهد ذکر نشده طبق آیه «... شهاده بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیه اثنان ذوا عدل منکم...» (مائده: ۱۰۶). آیه قرآن تاکید می کند که باید دو شاهد حداقل موجود باشد و در متن طوسی هیچ اشاره ای به شاهد نشده است.

همچنین آیا کسی که وصیت کرده لازم است دوباره شب وفات وصیت کند؟! پیامبر ﷺ بارها و بارها اوصیاءشان را معرفی کردند به امت و این وصیت هست. یعنی معرفی وصی فی نفسه؛ یعنی وصیت؛ پس پیامبر وصیت را کرده، بارها و بارها، و به امت عرضه کرده اند. تمام احادیثی که در آن لفظ وصی و اوصیاء آمده وصیت پیامبر اند...

نکنه بعد طبق ادعای احمد بصری که این حدیث را همان وصیت واجب می داند باز هم تعارض با قرآن می شود. زیرا می فرماید: «الوصیة للوالدین والاقربین» (بقره: ۱۸۰) اما این حدیث وصیت طوسی را احمد الکذاب می گوید: «برای همه و خطاب به همه است. پس وصیت واجب آن است که برای اقربین باشد نه برای همه».

دیگر آنکه این وصیت به امت یا به اهل بیت ﷺ است. مارقین می گویند:

به اهل بیت و مولا بوده و نشر هم نشده تا احمد آمده احتجاج کرده، پس این یعنی پیامبر ابلاغ وصیت نکرده به امتش و کل امت در این ۱۴۰۰ سال در ضلالت بودند و پیامبر قصور کرده در ابلاغ وصیت اش. آن هم این وصیتی که می گویند تنها همین، عاصم از ضلال است!! مقصر در ضلالت امت پیامبر بوده که تنها وصیت عاصم از ضلال رابه امت نشان نداده و معرفی نکرده.

این در اثبات کفر و شرک احمد بصری و مارقین کفایت می کند.

و در آخر: مگر شرط امامت تمسک به وصیت عاصم نیست؟ و احمد الناصبا هم می گوید:

این تنها وصیت عاصم است! پس باید تمام ائمه بلا استثناء دقیقاً برای اثبات امامت خود به متن این حدیث تمسک کرده باشند. طبق ادعای احمد هراممی که به متن این حدیث تمسک نکرده باشد امامتش باطل است. زیرا تنها دلیل امامت وصیت است و تنها وصیت عاصم هم و حال آنکه اصلاً متن وصیت را کسی تا کنون احدی از ائمه بیان نکرده و به آن احتجاج نکرده اند و احمد بصری با این ادعای جاهلانه اش منکر امامت تمام ائمه ﷺ

گشته و خود و اتباع خویش را در مهلکه‌ای بزرگ فروبرده است.

چنانچه که گفتیم حدیث وصیت مهمترین سندی است که وی اهمیت بسزایی قایل شده است، با اینکه هیچ حجت و دلیلی آشکار بر صحت این روایت چه از نظر دلالت و چه از نظر سند وجود ندارد.

حال می‌گوییم مهدیین در روایت وصیت بر چه کسانی اطلاق می‌شود؟

۲-۵. ادعای دوم: مهدیین، جانشینان امام است.

۱-۲-۵. بررسی روایت مهدیین

روایتی در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة آمده که امام صادق علیه السلام خطاب به ابابصیر می‌فرماید:

وقتی که ابابصیر می‌گوید یا بن رسول الله، انی سمعت من اییک علیه السلام انه قال، یکون بعد القائم اثنا عشر مهدیا. فقلنا ما قال اثنا عشر مهدیا و لم یقل اثنا عشر اماما و لکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس الی مولاتنا و معرفة حقنا.

ابوبصیر به امام صادق علیه السلام می‌گوید، من از پدرتان امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند بعد از قائم، دوازده مهدی وجود دارد، پس امام صادق علیه السلام فرمود، همانا پدرم فرمود بعد از قائم، دوازده مهدی وجود دارد. همانا پدرم فرمود دوازده مهدی و هرگز نفرموده دوازده امام، ولی آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و معرفت حق دعوت می‌کنند.

توجیهات احمد اسماعیل بصری عبارتند از:

- مهدیین، امام هستند، اما مقامشان از امامان پایین‌تر است؛

- حضرت ابراهیم علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام شیعه بودند. بنابراین، مهدیین هم امام هستند؛

- عدم اعلام امامت مهدیین تقیه بوده است.

پاسخ توجیه اول، واضح است که فقط برای نپذیرفتن حق است. وقتی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آنها را امام نمی‌خوانند به این دلیل است که امام نیستند. در صورتی که اگر امام باشند، صحیح نیست و دلیلی ندارد که حتی اگر مقامشان پایین‌تر باشد، امامتشان را منکر بوده و ایشان را امام نخوانند. عدم وجود حتی یک نص در امامت مهدیین، اتباع احمد اسماعیل بصری را مفتضح کرده است. مقام امیرالمومنین علیه السلام، بالاتر از مقام امامان دیگر است. حال نباید به امامان دیگر، امام گفت؟ امام بودند و امام نامیده شده‌اند. صورت درست این توجیه این است که مهدیین، مقام امامت ندارند. پاسخ توجیه دوم اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام شیعه و پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ربطی ندارد به اینکه بقیه شیعه‌ها هم امام باشند. اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام امام هستند به دلیل وجود نص

صریح آیه قرآن است که می‌فرماید: «و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمهن قال انی جاعلک للناس اماما» (بقره: ۱۲۴).

در حالی که برای مهدیین، چنین نصی وجود ندارد، بلکه احادیث خلاف آن زیاد است و حتی در اینجا نیز امام صادق علیه السلام، ابتدا امامت را از مهدیین نفی کرده و بعد تأکید می‌کند که آنان، قومی از شیعیان هستند و خودشان شأن و مقام مستقلی ندارند. پس امامت از مهدیین نفی شده و آنکه فرموده شده که آنان گروهی از شیعیان هستند، حال اگر گفته شود که آنها امام هستند، باید احادیث و نصوص متواتره و قطعیه آورد که به طور صریح گفته شده باشد که مهدیین، امام هستند، چنین حدیثی وجود ندارد، بلکه در مخالفت با امامت، ده‌ها حدیث است که نشان می‌دهد مهدیین، مهدیین هستند و قومی از شیعیان. مطلب آخری که اتباع احمد اسماعیل بصری برای نجات امامشان از کفر مطرح می‌کنند، این است که اتباع احمد اسماعیل در حدیث نفی شده‌اند، یعنی امام گفتند: «لیسوا بائمة یا لیسوا امام» اما نکته مهم این است که با دو نفی صریح، نفی شده‌اند.

یکی نفی در این است که امام می‌فرماید: «لم یقل اثنا عشر اماما». با توجه به اینکه ابابصیر هم نمی‌گوید من شنیدم دوازده امام، بلکه او هم درست می‌گوید. می‌گوید شنیدم دوازده مهدی و حرف از امامت نمی‌زند. امام صادق علیه السلام است که حرف از عدم امامت زده و این، صریح در نفی است. یعنی ای ابابصیر، گمان نکنی که آنها هم دوازده امام هستند و اشتباه نکنی، این اولین نفی است. نفی دوم در لکن است، یعنی حضرت با این کلمه می‌فرماید: «لیسوا بامام ولکن؛ آنها امام نیستند، ولی گروهی از شیعیان هستند». در نتیجه، این استدراک و نفی با لکن از هر نفی دیگری اصرح و ابلغ است و این استدلال، تمام بوده و این حدیث شریف، نص صریحی است در نفی امامت مهدیین. نتیجه اینکه امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نفرمودند که مهدیین امام هستند، امام فرمودند که مهدیین، گروهی از شیعیان هستند و کسی نباید از امام جلو برود، بلکه باید تسلیم باشد. اگر این کلام امام باشد، وظیفه‌ای غیر از پذیرش نیست، و احمد اسماعیل بصری به دروغ، ادعای امامت کرده و در روایات هم آمده که هر کس ادعای امامت کند و امام نباشد، کافر است. محمد بن یحیی عن عبدالله بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن ابان عن الفضیل عن ابی عبدالله قال «من ادعی الامامه و لیس من اهلها فهو کافر؛ هر که ادعای امامت کند و اهلش نباشد، کافر است». (مجلسی، ۱۳۶۲، ۱۹۹/۲)

۶. کیفیت رجعت احمد ومهدیین

از جمله عقاید دیگر احمد الحسن و اتباعش در مورد رجعت این است که عالم رجعت را عالمی غیر جسمانی بوده و در زمین نیست، بلکه بارها آن را آسمانی و ملکوتی خوانده است. وی بر این باور است که رجعت کنندگان در حیاتی برزخی بعد از دنیا غیر از حیات عالم برزخ رجوع کرده و در امتحان دیگری از جانب پروردگار قرار گرفته و درجه می‌گیرند.

وی می‌گوید:

رجعت عالمی است که قوانین خاصی دارد. امام صادق علیه السلام بعد از اینکه کشته شدن ابلیس به دست رسول الله صلی الله علیه و آله در عالم رجعت را ذکر کرد، فرمود در این زمان، خدای عزوجل به حق عبادت می‌شود و نسبت به او شرک ورزیده نمی‌شود و امیرالمؤمنین به مدت چهل و چهار هزار سال حکومت می‌کند تا آنجا که از هر مرد شیعه و پیرو علی علیه السلام هزار فرزند پسر متولد می‌شود و در آن هنگام، دو باغ سرسبز سیاه فام در کنار و اطراف مسجد کوفه، آن گونه که خدا بخواهد، پدیدار شود. (مجلسی، ۱۳۶۲، ۵۳/۵۳)

بنابراین، بر بدیهی بودن عدم سازگاری عالم جسمانی با قوانین عالم رجعت و لزوم اعتقاد عالمی دیگر غیر از عالم ماده معتقد هستند. از جمله قوانین عالم رجعت را، طولانی بودن مدت حکومت امامان و عمر طولانی آنها ذکر کرده‌اند.

احمد الحسن می‌گوید:

عالم رجعت، غیر از این عالم است که ما در آن زندگی می‌کنیم و این امر از روایات آشکار است. برای مثال روایاتی که دلالت بر این دارند که رجعت عالمی دیگر است به دلیل منافات صفات مبنی بر اینکه انسان در آن عمر طولانی خواهد داشت و یا فرزندان بسیاری خواهند داشت و همچنین مثل قرآنی در مورد رجعت مبنی بر اینکه زندگی بعد از مرگ است، پس حال چگونه خواهد بود و مردم در آن هنگام خواهند دید که مردگان بسیاری از گورها سر برمی‌آورند، پس امتحان و آزمایش کجاست و چرا برخی از مردم نافرمانی می‌کنند؟ (علاء السالم، ۱۳۹۲، ص ۲۲)

وی با ادعای خویش و کج فهماندن روایات، تصویر دیگری به رجعت و مسائل مربوطه می‌دهد. عواملی مانند طولانی شدن مدت حکومت و یا عمر طولانی و یا حتی داشتن فرزند بسیار، نه اینکه کاری خارق العاده باشد، بلکه از اقتضائات طبیعت است. چنانکه امثال آن در گذشته و حتی در میان انبیا بوده است، عمر طولانی نوح علیه السلام یا فرزنددار شدن حضرت ابراهیم علیه السلام در کهنسالی، نمونه بارز این شواهد است. بنابراین، هر عقل سلیمی به دور از تعصب کورکورانه به دنبال حقیقت پیوسته می‌گردد و هرگز دچار مغلطه و یاوه‌گویی‌های مدعیان دروغین نمی‌شود. اما اعتقاد بی پایه

وی درباره برپاشدن رجعت غیر جسمانی در عالم برزخی یا آسمانی، غیر از حیات برزخ حائل دنیا و قیامت، موجب شده که جناب احمد و اتباعش به طور کامل، منکر رجعت دیده شوند. وی برای قانع کردن خود و پیروانش، آسمان دنیا را به آسمان نخست و آسمان جسمانی تقسیم کرده و معتقد است که رجعت در آسمان نخست است نه آسمان دنیا و بیشتر شیعه و سنی به آن قائل هستند، بلکه آسمان مثالی است که با چشم دیده نمی شود. (احمد الحسن، ۱۳۹۳، ۴/۱۷۳)

وی در بیان آن در کتاب همگام با بنده صالح می گوید:

آسمان نخست با چشم دیده نمی شود. در آسمان نخست، ارواح مردم و در آسمان جسمانی، جسم مادی انسان که با چشم قابل رویت است. آسمان جسمانی، همان آسمانی است که در آن کهکشان ها و خورشید دیده شده و زمین نامیده می شود. به عبارت دیگر آسمان جسمانی در برخی اوقات زمین نامیده می شود و آن، عالم دیگری است که با زمان و مکان ارتباط ندارد. رجعت در آسمان دنیا است؛ زیرا آسمان دنیا به دو آسمان تقسیم می شود، یکی آسمان اجسام و دیگری آسمان نخست و رجعت در آسمان نخست تحقق می یابد. این ملاحظه را از باب تذکر آمده؛ زیرا برخی که نسبت به امر جاهل هستند، شاید گمان کنند که آسمان دنیا فقط این آسمان اجسام است، یا اینکه این آسمان اجسام، جزئی از آسمان دنیاست، بلکه شاید گمان کنند که آسمان نخست، همان آسمان اجسام یا جسمانی است. با اینکه با آن تفاوت دارد. علاوه بر اینکه هر دو در پیدایش آسمان دنیا باهم مشارکت دارند. (علاء السالم، ۱۳۹۲، ص ۳۲)

همان طور که گفته شد، وی و اتباعش، رجعت را غیر زمینی تلقی کرده اند، اما برای اعتقاد شیعه به زمینی بودن رجعت به دو حدیث در دو کتاب شیعی اشاره می شود. در کتاب *مجموعه الحدیثیه* اشعری قمی آمده است: «امام صادق علیه السلام فرمود اولین کسی که برایش زمین شکافته می شود و رجعت می کند، امام حسین علیه السلام است». این، تناقضی آشکار با کلام معصومین علیهم السلام است. در کتاب *الحواری* از احمد، وی ادعا می کند که خودش، جای عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شده است، یعنی الان رجعت کرده است. از طرفی، رجعت را آسمانی می خواند، پس چطور می شود که اکنون رجعت کرده و به قول خودش، این رجعت در آسمان است و این تناقض است. در روایتی دیگر آمده که امام حسین علیه السلام با هفتاد تن از یارانش رجعت می کند و بعد از آن، استقرار یقین در قلب های مؤمنین که خود امام حسین علیه السلام است، پس ایشان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک را تغسیل و تکفین و تدفین می کند و پشت وصی، وصی می آید و این دلیلی دیگر است بر رجعت حقیقی زمین نه چیزی دیگر و اینکه امام حسین علیه السلام رجعت می کند نه احمد بصری. (حلی، ۱۴۲۱، ص ۱۴۳)

در روایتی در کتاب *الارشاد* آمده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک از کوفه ۲۷ نفر از قبرشان بیرون می آورد.

پانزده نفر از یاران موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابادجانه و مقداد و اباذر و مالک اشتر، پس به عنوان یار و فرماندارانش در خدمتشان هستند و این دلیلی دیگر بر رجعت حقیقی زمین است. (شیخ مفید، ۱۹۹۵، ۳۸۷/۲)

۷. ادعای سوم، رجوع مهدیین به عنوان مثال نه فرد به عین

از مدعیان دیگر احمد و پیروانش، درباره دوبار به وقوع پیوستن واقعه رجعت است. او می‌گوید: «رجعت نخستین در قالب مانند شبیه و مثل است که در هنگام قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ است و رجعت دوم با روح و جسدی مناسب آن خواهد بود». در واقع دو رجعت واقع می‌شود. رجعت و بازگشت در هنگام قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ در قالب مثال و شباهت به آنها و رجعتی در عالم رجعت نخست با ارواح و کالبدی مناسب با آن عالم، بعد از اینکه خداوند آنها را نسبت به حال خویش و امتحان اول و دوم خود دچار فراموشی می‌کند. (علا السالم، ۱۳۹۲، ص ۴۳)

در مورد بیان آن چنین می‌گوید:

در مورد اصحاب کهف و یاران امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گویند که آنان مخلصان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند که در زمان ظهور خود به شخصه آنان نیستند، بلکه مانند آن یاران هستند، یعنی مردی از اصحاب قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ همچون مالک اشتر در شجاعت، رشادت و دلیری و خلق و خصلت نیک و ویژگی‌های بارز دیگر که مالک به آن مشهور بود را وی دارد. (علا السالم، ۱۳۹۲، ص ۴۳)

آمدن وی با آمدن یاران امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ یکسان است. چون آنان با ایشان تطابق دارند، گویی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است. با این تمثیل، احمد در جایی دیگر خود را همان مسیح به صلیب کشیده معرفی می‌کند که همان یهودایی است که بازگشت و پادشاهی اش را در انجیل ذکر می‌کند. (علا السالم، ۱۳۹۲، ص ۳۹)

شروع انحراف و محور ضلالت، بهاییت ضال و مضل بود. فرقه مارقین یا همان اتباع احمد بصری، نسخه جدید، اما پوسیده و مضحک بهاییت است. بهاییت به رجعت به آن صورت که شیعه معتقد است، اعتقادی ندارد، بلکه رجعت را رجعت صفاتی می‌داند، نه رجعت ذاتی. به این صورت که هر یک از انبیا و اولیای نوظهور، واجد تمام کمالات و صفات انبیا و اولیای قبل بوده‌اند. برای مثال حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واجد تمام کمالات و صفات انبیای قبل است. حال، رجعت مثالی یا صفاتی، همان بدعت عظیمی است که بهاییت برای فرار از حقایق رجعت، آن را بنا کرد. بهاییت در نهایت معتقد است که رجعت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رجعت خود آن حضرت نیست، بلکه منظور شخصیتی است که آینه تمام نمای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ یا ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است. بنابراین با تأویل رجعت

به این مفاهیم، خود را مصداق رجعت امامان علیهم السلام دانسته و اتباع خود را مصداق رجعت اتباع اهل بیت علیهم السلام می دانند، مانند مالک اشتر. احمد بصری همچون بهائیت، مدعی است که رجعت، مثالی است نه عینی و خود اهل بیت علیهم السلام رجعت نمی کنند.

۷-۱. بررسی روایات

در کتاب منتخب بصائر حسن بن سلیمان بن حلی آمده: «اباعبدالله علیه السلام یقول، اول من تنشق الارض عنه و یرجع الی الدنیا الحسین بن علی علیه السلام». (حلی، ۱۳۷۰، ص ۴۸) براساس روایات و آیات صریح، رجعت در دنیا و به عینه اتفاق می افتد و منکر آن، خارج از تشیع و مرتد است. روایت بالا می فرماید اولین کسی که زمین برای او شکافته می شود و به دنیا رجعت می کند، حسین بن علی علیه السلام است. اما احمد بصری مدعی است که این رجعت، بعد از مهدی دوازدهم واقع می شود.

در واقع احمد بصری در تناقضات آشکار قرار گرفته است. تا جایی که ناظم العقیلی در کتاب سامری عصر ظهور ادعا می کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بگوید رجعت امام حسین علیه السلام بعد از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت می گیرد. تحدی ناظم العقیلی و احمد بصری در حالی است که بدون هیچ دلیلی و با خیانت به حقایق روایات اهل بیت علیهم السلام مدعی می شوند که روایات رجعت که می گویند امام حسین علیه السلام بعد از حجت می آید، مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه مربوط به آخرین نفر از مهدیین است. ناظم العقیلی و امام او، یک روایت صریح بیاورند که امام حسین علیه السلام بعد از مهدی دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از ولد قائم یا بعد از امام بیست و چهارم رجعت می کند! بنابراین، تمام روایاتی که نص در رجعت است، جز بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و شخص دیگری قابل صدق نیست؛ زیرا باید دلیل نص و صریح بیاورند که رجعت، بعد از مهدی دوازدهم واقع می شود.

دوم اینکه، روایات قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف جز بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل صدق نیست، مگر با قرینه قطعی و خارجی؛ زیرا احدی جز ایشان، مصداق یملا الارض عدلا و قسطا نیست. این روایات، ریشه احمد بصری و تحدی ناظم و مارقین را می سوزاند. به سند صحیح فضل بن شاذان نیشابوری، امام صادق علیه السلام فرمود:

امام حسین علیه السلام یک شب قبل از شهادتشان فرمود همانا رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود ای فرزندم تو به سوی عراق روانه می شوی و در سرزمینی به نام عمو را و کربلا فرود می آیی و در آنجا به شهادت می رسی و اصحاب تو نیز به شهادت می رسند. بعد فرمود، بدانید آن وعده رسول الله به من نزدیک شده و من فردا به سوی جدم رسول الله صلی الله علیه و آله سیر می کنم. هر کس از شما که دوست دارد بازگردد، همین امشب بازگردد که من به او اذن دادم و در این کلام تأکید کرد. بعضی اصحاب آن حضرت فرمودند، والله ما از تو جدا نخواهیم شد تا آنکه همان مسیری

که تورفته ای ما نیز همراه تو وارد شویم. امام زمانی که وفاداری اصحاب خویش را دید، فرمود بشارت بر شما باد به بهشت. به خدا قسم همانا بعد از شهادتتان مکث می‌کنیم تا آن زمان که خدا بخواهد. خداوند ما و شما را خارج خواهند کرد و رجعت خواهیم نمود تا زمانی که قائم ما ظهور می‌کند و از دشمنان ما انتقام می‌گیرد و من و شما می‌بینیم دشمنانمان را در عذاب و خواری و ذلت. بعضی اصحاب گفتند این قائم چه کسی است یابن رسول الله؟ فرمودند هفتمین فرزند از فرزندان محمد بن باقر و او حجة بن الحسن فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، فرزندم است و او کسی است که مدتی طولانی غیبت کرده و بعد ظهور می‌کند و زمین را مملو از عدل و قسط می‌کند بعد از اینکه مملو از جور شده است (فضل بن شاذان، ۱۳۹۲، ص ۳۷)

۸. روایت سلمان

سلمان می‌گوید که پیامبر ﷺ به من فرمود:

خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر برای او دوازده وصی قرار داد. عرض کردم ای رسول الله، من این مطلب را از یهودیان و مسیحیان شنیده‌ام. فرمود آیا می‌دانی جانشینان دوازده‌گانه من، که خدا برای امت برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم خدا و پیامبرش بهتری می‌دانند. پیامبر ﷺ فرمود ای سلمان، خدا مرا از نور برگزیده اش خلق کرد و مرا خواند و من پذیرفتم و از نور من علی را خلق کرد و او را خواند و او نیز اطاعت کرد و از نور علی را خلق کرد و او را خواند، فاطمه را آفرید و او را خواند، فاطمه را نیز او را اطاعت کرد و از من و علی را آفرید و فاطمه را آفرید و او را خواند. او نیز پذیرفت و از من و علی را آفرید و فاطمه را آفرید و حسین را خلق کرد و او را خواند و حسین را نیز اطاعت کرد. پس به پنج نام از نام‌های خویش ما را نامید، پس خدا محمود است و من، محمد ﷺ و خداوند اعلی است و این هم علی را نامید و خدا فاطر است و این فاطمه را آفرید و خداوند دارای احسان است و این حسن را آفرید و خداوند محسن است و این حسین را آفرید، پس از ما و نور حسین را آفرید و آنها را خواند، پس همه اطاعت کردند قبل از آنکه آسمان افراشته و زمین گسترده را بیافرید و آن‌گاه که نه ملکی بود و نه بشری، ما نوری بودیم که خدا را تسبیح می‌کردیم و از او فرمان می‌بردیم. عرض کردم ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایتان! چه پاداشی است برای کسی که آنها را بشناسد. پیامبر ﷺ فرمود کسی که آنها را چنان که حق معرفت آنها است، بشناسد و از آنها پیروی کند و دوستان آنها را دوست بدارد و دشمنان آنها را دشمن بدارد، پس به خدا قسم او از ماست. هر جا وارد شویم، وارد می‌شود و هر جا اقامت کنیم، اقامت می‌کند.

عرض کردم ای رسول خدا، آیا ایمان به آنها، بدون شناخت اسم و نسبشان امکان دارد؟ فرمود، خیر. عرض کردم ای رسول خدا، من چگونه می‌توانم آنها را بشناسم؟ فرمود بعد از حسین را سرور عبادت‌کنندگان، علی پسر حسین را آفرید است. بعد از او فرزندش

محمد باقر علیه السلام، سپس جعفر صادق علیه السلام، بعد موسی کاظم علیه السلام، نفر بعدی علی بن موسی الرضا علیه السلام، پس فرزندش محمد علیه السلام، بعد از او علی هادی علیه السلام، بعدی حسن علیه السلام، نفر بعد محمد مهدی علیه السلام که قائم به امر خداوند است. پس فرمود ای سلمان، تو او را درک می کنی و هر کس مثل تو باشد و هر کس با این شناخت ولایت او را بپذیرد. گفتم خدا را شکر، آیا من تا زمان ایشان زنده می مانم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به من این آیه را بیان کرد: پس زمانی که وعده اول از آن دو وعده فرارسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر شما برمی انگیزیم، خانه ها را جست و جو می کنند، و این قطعی است، پس شما را بر آنها چیره می کنیم و شما را به وسیله دارایی ها و فرزندان کمک خواهیم کرد، و نفرت شما را بیشتر قرار می دهیم. (اسراء: ۵)

در حالی که شوق و گریه ام شدیدتر شده بود، عرض کردم ای رسول خدا، آیا شما نیز در آن زمان حضور خواهید داشت؟ فرمود بله، قسم به خدایی که مرا به حق فرستاده، من و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و نه فرزند او و هر کس از ماست و همراه ما و در راه ما به او ظلم شده، حضور خواهیم داشت. بله قسم به خداوند ابلیس و لشکریانش و هر کس که ایمان خالص دارد یا کافر محض است، حاضر می شوند تا از آنها قصاص گرفته شود و خداوند به احدی ظلم نمی کند و این است تأویل آیه خداوند که می فرماید:

و ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و حکومتشان را پابرجا کنیم و به فرعون و لشکریانش آنچه را از آنها بیم داشتند، نشان دهیم. (قصص: ۵)

سلمان می گوید: «از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستم، اما دیگر برایم مهم نبود مرگ را ملاقات کنم یا مرگ مرا در یابد». (طبری، ۱۴۱۳، ص ۴۴۷) در آیات قرآن نیز به رجعت اشاراتی شده است:

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...؛ سپس شما را بر آن چیره می کنیم...». (اسراء: ۶)
 «قَالُوا تِلْكَ إِذْ أَكْرَهْتَ حَاسِرَةً؛ گفتند این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم است». (النازعات: ۱۲)
 «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...؛ روزی که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند محشور می کنیم...». (نمل: ۸۳)

تصریح این آیات در آن است که رجعت در عالم دنیا و جسمانی است با اینکه روایاتی بسیار صریح، چه روایات خاص و چه روایات عام، دلالت بر رجعت زمینی امامان می کند، همواره در طول تاریخ، گروه ها و مدعیانی ملحد و دروغین سعی در خاموش کردن نور الهی داشته اند، البته به قول قرآن حق آمد و باطل نابود شد؛ زیرا همیشه باطل، نابودشدنی است. (اسراء: ۸۲) بنابراین، باطل به تشبیه قرآن همچون کف آب رودخانه می ماند که وجود خارجی ندارد. (رعد: ۱۷)

۹. نتیجه‌گیری

مسئله انحراف از دین، همزمان با پدیدآمدن ادیان برای جلوه دادن حقیقت و مدعی رساندن انسان به آرمان‌های راستین، وجود داشته و همچنان در جریان است. رجعت احمدالحسن از جمله انحرافات وی از اندیشه حقیقی مهدویت است که بسیاری از اهل سنت و شیعه و ادیان دیگر را به سمت خود کشانده و افرادی ناآگاه و کسانی که پیش‌تر از امام خود حرکت کرده‌اند را دچار خودگردانده است. وی و اتباع ایشان با تقطیع روایات و جعل اسناد، روایات رجعت را به نفع خواسته‌های خود تغییر دادند و تحریف ایجاد کردند. بنابراین، برای تبیین درست مفهوم رجعت و جلوگیری از بدفهمی و سوء برداشت‌هایی که ممکن است در آینده رخ دهد، تلاشی مضاعف می‌طلبد.

فهرست منابع

- * قرآن کریم، (۱۳۸۷). مترجم: مکارم شیرازی، ناصر.
۱. آیتی، نصرت‌الله (۱۳۹۳). نقد و بررسی دیدگاه احمد الحسن درباره رجعت. مشرق موعود. شماره ۳۰.
۲. احمدالحسن (۱۴۳۱). نامه هدایت. قم: انتشارات انصار المهدی.
۳. احمد الحسن (۱۴۳۶). المتشابهات. قم: انتشارات انصار المهدی.
۴. الفضل، عبدالهادی (۱۴۲۱). اصول الحدیث. بیروت: مؤسسه ام‌القری للتحقیق والنشر.
۵. الطوسی، ابوجعفر محمد (۱۴۱۴). امالی. قم: دارالثقافه.
۶. الذهبی، ابوعبدالله (۱۴۰۸). المعجم المختص بالمحدثین. الطائف السعودیه: مکتبه الصدیق.
۷. بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵). البرهان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه البعثة.
۸. بیرامی، علی اکبر (۱۳۹۴). دیده‌ای قاطع براحمد بن اسماعیل همبوشی الکاطع. وب سایت نقد مهدیون.
۹. تونه‌ای، مجتبی (۱۳۸۹). الفیای مهدویت. تهران: انتشارات مشهور.
۱۰. حلی، حسن بن سلیمان (۱۳۷۰). منتخب بصائر النجف الاشرف: منشورات الطبعه الحیدری.
۱۱. شیخ مفید (۱۴۱۶). الارشاد. بیروت: مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث.
۱۲. شهبازیان، محمد (۱۳۹۴). رهنمای کور. قم: انتشارات بنیاد فرهنگی موعود.
۱۳. شیخ صدوق (۱۴۱۲). کمال‌الدین و تمام النعمه. قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۱۴. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۳). دلائل الامامه. قم: مؤسسه البعثة.
۱۵. طبرسی، حسن النوری (۱۴۱۵). خاتمه المستدرک. قم: مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث.
۱۶. علا‌السالم (۱۳۹۳). الرجعه ثالث ایام الله الایام الکبری. قم: انتشارات انصار المهدی.
۱۷. کورانی، علامه علی (۱۳۹۴). دجال بصره. قم: بوستان کتاب.
۱۸. محمدی، صادق (۱۴۳۱). وحی و فرستاده امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در تورات و انجیل. قم: انتشارات انصار المهدی.
۱۹. مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۲). جوارالانوار. تهران: دارالمکتب الاسلامیه.
۲۰. نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۴). مستدرکات علم رجال الحدیث. تهران: فرزند مؤلف.
۲۱. وب سایت مرکز الدراسات التخصصیه فی الامام المهدی